

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۶۵) وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ (۶۶) يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۶۷) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيُزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۶۸) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۹).

برای مرور بحث از آیه ۶۴ نگاه بکنید که یک عبارتی دارد تکرار می‌شود.

چند نکته: یکی این که بحث‌های تفسیری غیر از بحث‌های روایی است. بحث‌های تفسیری دایر مدار قرآن است یعنی قرآن با آن دارد تفسیر می‌شود و در این کلاس مبنای ما همان مبنای علامه در تفسیر قرآن به قرآن هست. آن مبنا به نظر می‌رسد که مبنای درستی است یعنی قرآن خودش با خودش باید پیام اصلی خودش را برساند و سپس اگر بحث روایی بود در این زمینه طرح بشود. این که آیه را انسان بخواند و هنوز محتوای آیه را جمع بندی نکرده، یک ضرب سراغ روایت برود، این درست نیست. قرآن خودش یک کتابی است و خودش یک حرفی دارد، ترتیبش یک حرفی دارد، چینش آیات پشت سر هم لابد یک منطقی داشته که باید به این منطقی توجه کرد و آن موقع وقتی که محتوای این بحث در آمد، آدم سراغ روایت هم می‌رود و بحث‌های روایی هم می‌کند. چون در غیر این صورت اگر این کتاب را جلوی شما بگذارند و بگویند که خوب حالا الان این مطلب ولایت را دارید از کجای این در می‌آورید!؟

## بحث ولایت کجای قرآن است؟

باز یاد آوری می‌شود این نکته که این حالت حالت خیلی جالبی نیست در تفسیر قرآن که شما بگویید که قرآن این‌طور است الان، چطوری؟ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بَلَّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ» از این‌جا شروع می‌شود. بعدش می‌رویم آیه‌ی ۳، از ۶۷ می‌رویم ۳. چرا؟ چون حالا دل‌مان می‌خواهد برویم سه! از این‌جا یک زمینه‌های روایی وجود دارد از این‌جا می‌پریم در سه! و بعد هم یک قسمت‌هایش را می‌خوانیم، همه‌ی قسمت‌هایش هم خوانده نمی‌شود! آیه‌ی سه همان آیه‌ی معروفی که دارد: «الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» این چنینش قائل می‌شویم! یعنی یک چنینش جدیدی ظاهراً برای قرآن داریم قائل می‌شویم! لذا این بحث، بحث تفسیری است پس باید قرآن را همین‌طوری محتوایش را متوجه بشویم ضمن این‌که یک سؤال وجود دارد و به نظر می‌آید سؤال درستی باشد، می‌گویند اگر مطلب ولایت این‌قدر مطلب مهمی است، چرا شما با این شامورتی بازی‌ها می‌خواهید در بیاورید از داخل قرآن؟! مگر نمی‌گویید این‌قدر مهم است، این‌قدر در دین مطلب ولایت مهم است، چرا این‌قدر پیچیدگی؟ یک موقع است می‌گویید آقا نماز مهم است بعدش هم چپ و راست، صفحه به صفحه می‌بینید در قرآن مطلبی دارد به نام نماز، یا خدا مهم است، توحید مهم است، چپ و راست شما می‌روید مطلب توحیدی از داخل آیات قرآن استخراج می‌کنید، یا شیطان مطلبش مهم است می‌بینید این همه تکرار شده، مطلب نبوت مطلب مهمی است این همه بحث نبوت دارد تکرار می‌شود، اما این مطلب ولایت که این‌قدر هم در نظر شما مهم است و در روایات هم دارید که مهم است و جزء ائافی الاسلام است، ائافی به این پایه‌های دیگ می‌گویند و این‌که این دیگ اسلام می‌خواهد قُلْ قُل کند روی این سه تا پایه قرار گرفته، این سه پایه‌ی اسلام این است که یکی‌اش ولایت است و با اسناد صحیح هم این روایات هست، پس چرا این‌قدر با یک حالت‌هایی آدم احساس می‌کند که طرف باید کارهای به شدت تخصصی و تفسیر خیلی تخصصی و این‌که مثلا n

واحد تفسیر پاس کرده باشد که این دقت‌ها را متوجه بشود! بعد هم یک علّامه طباطبایی پیدا می‌شود می‌گوید که آقا اصلاً این آیات به هم ربط ندارد! مثلاً این آیه‌ی ۵۱ مائده از «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ» ربط ندارد به این آیات «أَتَمَّا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (مائده: ۵۵) ربط ندارد بعد حالا بیا و درستش کن حالا به هم هم بی‌ربط می‌شود! بعد اصلاً هم قرآن به خودش بی‌ربط می‌شود...

بینید در مقابل این سؤال خیلی با مکابره و زورگویی نایستید! بالأخره مگر قرآن کتاب هدایت نیست؟ مگر می‌خواهد آدم‌ها را گیج کند؟ مگر این چنین حکایتی است؟! لذا اصلاً این رویکرد و این زاویه به قرآن زاویه‌ی خیلی مناسبی نیست. مشکل ما این است که سرچ واژه می‌خواهیم بکنیم و پیدا بکنیم مطلب ولایت را یعنی واژه‌ی وَلِيٍّ را سرچ بکنیم، بعد در قرآن پیدا بکنیم، بعد خوب آن هم مشترک بین دوست، ناصر، و به معنای سرپرست است، حالا تا خودمان در گیر و دار این حرف‌ها بیندازیم و بفهمیم حالا این الآن این جا دوست است یا مثلاً این است، این‌طور است یا آن‌طور است؟ که گاهی اوقات همین‌ها در روایت هم تکرار می‌شود یعنی شما در خطبه‌ی غدیریه، باز می‌بینید که آن جا درست است که ولایت با این معنا شروع می‌شود که «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» اما وقتی که می‌گویند: علی ولی است که «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ» پشت سرش دارد که «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَاوَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ»، خوب یعنی این جا هم که دقیقاً معلوم است که به معنای سرپرست نیست.

### ولایت در متن دین است نه فقط در اسلام و شیعه!

لذا مطلب ولایت خیلی گیج‌کننده به نظر آمده! در صورتی که اگر به محتوای اصلی دین که این رویکرد این صفحه‌ی آیات قرآن بود که ما داشتیم که اصلاً چیزی به معنای ولایت در متن دین است، نه در متن اسلام و شیعه! اصلاً بدون ولایت آن چیزی که محتوای اصلی ادیان بوده اصلاً این نبوده. شما این را از این طرف باید سؤال می‌کردید، کدام بخش از آیات درباره انبیاء بوده

که مطلب ولایت در آن گفته نشده؟! شما دنبال ریشه لغوی می‌گردید، این اشتباه است؛ لذا می‌گویی اولاً کجاست؟ فقط یک دانه لغت ولایت در قرآن است که آن هم برای خداست؛ «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ» (کهف: ۴۴). خوب، ببینید این کار، این نگاه اشتباه است! شما باید ببینید که مطلب ولایت که در شیعه دارند روی آن پافشاری می‌کنند چیست؟ و ببینید آن محتوا کجای قرآن است بعد ببینید جایی از قرآن خالی از این محتوا اصلاً هست؟!!

(۲۵: ۱۲) شما از داستان آدم، می‌بینید شخصی که با این دستورات می‌آید و آن محوریت انسانی قضیه را به عهده می‌گیرد از زمان آدم شروع می‌شود. در بحث‌های ولایت فقیه، علاوه بر دلائل عقلی، یک دسته دلیل دارد که به دلایل مختلف به آن پرداخته نشده! یکی این که اصلاً فقها در مظان یک چنین بحثی نبودند و اصلاً برایشان راجع به ولایت فقیه بحث کردن، یک بحث الکی‌ای بوده. یک دلیلش هم مهوریت قرآن است. دلیل سوم بحث روایات خروج بالسیف قبل قیام القائم است که وجود روایات این چنینی‌ای که قبل از قیام قائم اگر کسی خارج بشود و خروج بکند او محکوم است و چنین قیامی محکوم است به دلایل مختلف، ولی آن بحث عقلی سرجای خودش درست‌تر است، و اصلاً این طرف آدم مدعی می‌شود چرا این‌طور بحث می‌کنیم که آیا ولایت هست، نیست در قرآن؟! اصلاً در دین هست یا نیست؟!!

اصلاً این عنصر است که محتوای اصلی دین است که شما می‌بینید که در زمان نبوت‌ها همین محتوا بوده بعد وقتی که می‌آید پایین، شما باید بگویید این عنصر کجا می‌رود؟! مثلاً ما یک چهارضلعی داریم، و اسم آن هم مربع است. بعد می‌آید زمان نبوت را رد می‌کند، می‌آید می‌رسد به زمان ختم نبوت، تبدیل می‌شود به یک مربع سه ضلعی! می‌گویید حتماً این هم مربع است. شما این‌جا را باید بگویید چه شد مربع سه ضلعی شد؟! یعنی این طرف ما مدعی هستیم. خوب شیعه برای این طرفش هم یک طرحی دارد، می‌گوید این که دستورات به اضافه‌ی نفر انسانی این تحت عنوان ولایت باقی می‌ماند. باز دوباره می‌شود ختم دوره‌ی ظهور، حالا باز دوباره همین سؤال تکرار

می‌کنیم شما همین عنصر لازم در دین، این عنصر الآن کجاست؟ دلیل عقلی اصلاً همین این است که آن را بپذیرید، یک دلیل عقلی بسیار محکم است که با آن شما نبوت را طرح بکنید، در این زمینه رجوع بکنید به کتاب ولایت فقیه آقای جوادی. یکی از کسانی است که ایشان خیلی این دلیل را پرداخته. این هم روی تسلطش به قرآن، یعنی این‌ها وام‌دار قرآن هستند یعنی چون که این‌ها قرآنی هستند. هر کس قرآنی‌تر است در این بحث ولایت، ولایی‌تر است؛ یعنی باید طرف به شدت قرآنی باشد تا این محتوا را بکشد از داخل کل مسیر ادیان. می‌بیند که این عنصر همین طوری دارد می‌آید، می‌آید، می‌آید، اتفاقاً همیشه مشکل به همین نفر انسانی است، نه با دستورات! این عنصر می‌آید و همین‌طور می‌آید و بعدش هم لابد باید ادامه پیدا بکند دیگر! (۱۶):

(۱۶)

### نتیجه معامله با خدا جنت در آخرت و نصرت در دنیا

شما سوره مبارکه صف را بیاورید. من یک چیزی این‌جا نشان بدهم خیلی این جالب است. در سوره مبارکه‌ی صف، ص ۵۵۲، آن آیه‌ی ۱۰ آن که آیه‌ی معروفی است «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ»؛ شما را دلالت بکنم به یک چیزی که شما را از عذاب الیم نجات بده؟ خوب بله. دلالت بکنید. «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ»؛ شما با اموال و انفس‌تان بیاید جهاد بکنید و ایمان بیاورید به خدا و با تمام سرمایه بیاید وسط. «ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ اگر می‌دانستید، می‌دانستید این برای‌تان بهتر است. «يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»؛ اولاً خدا گناهانتان را می‌بخشد، «وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ»؛ شما را در یک مساکن طیبه‌ای داخل می‌کند، الآن که برای خانه‌ی ۱۰۰، ۱۲۰ متری آدم دارد سگ دو می‌زند، خود این‌ها برای خودش یک انگیزه‌ای می‌تواند باشد به خصوص بعد از این که آدم کم کم می‌افتد در سراسیمی زندگی، در قسمت‌هایی که دیگر می‌فهمد از این به بعدش دیگر دارد خلاصی می‌رود. دیگر آن قدرت‌ها از بین می‌رود و دیگر «وَمَنْ

نَعْمَرَهُ نُنَكِّسُهُ فِي الْخَلْقِ» (یس: ۶۸)؛ که کسی را که عمرش می‌دهیم، در خلق می‌شکنیم او را. این‌ها را بزرگ بشوید می‌فهمید.<sup>۱</sup> بالأخره این دنیایی است که دارد تمام می‌شود، این که مساکن طیبه‌ای باشد که انسان ما بقی زندگی پس از این دنیایش را در همسایگی انبیاء و اولیاء قرار بگیرد، شاید به اندازه‌ی کافی انگیزه برای آدم داشته باشد. یک موقعی واقعاً این عبارات در قرآن برای من هیچ انگیزه‌ای ایجاد نمی‌کرد. می‌گفتم نه! دنیا چیست و فلان و... بعد که داریم می‌رسیم به آخرهایش، می‌گویم که نه واقعاً یک چیزهای خوبی است یعنی خودش انگیزه است که «مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ» در حقیقت مستأجری هم نیست. صاحب‌خانگی است. این طور که هر لحظه بخواهند بگویند بلند شو و فلان و.. نیست. «فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ»؛ آن جا جاودانه است و بالأخره آدم صاحبخانه است. این جا که صاحبخانه نبودیم آن جا صاحبخانه‌ایم ان شاء الله. «مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ» برای خودش انگیزه است. انصافاً انگیزه است. برای من قبلاً نبود ولی جدیداً کم کم دارد انگیزه می‌شود! «وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ این فوز عظیم و پیروزی عظیم همین است که شما بالأخره این ۷۰، ۸۰ سالی که بالأخره این شلنگ تخته‌هامان را انداختیم دیگر بعد در یک جای خیلی خوب جایمان بشود «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».

بعد یک چیز دیگر هم خدا داده و می‌داند که خیلی آن را دوست دارید «وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا». این طور نیست که فقط بیاید هزینه برای دین بپردازید، هیچ چیز به هیچ چیز! فقط بروید بهشت، این نیست، نه! در همین دنیا هم یک چیزی به شما می‌دهد که خیلی دوستش دارید و آن چیست؟ و آن «نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ»؛ یک نصر و فتح قریبی از جانب خدا می‌آید که حالا این قریبش هم بارها بحثش را کردیم که چیست که نصر قریب و فتح قریب می‌آید؟ چرا دفعی و آنی نمی‌آید؟ این به خاطر امتحان خداست، به خاطر این است که باید با یک فاصله‌ای بیاید تا انسان امتحان بشود وگرنه اگر آنی بیاید امتحان نیست. اگر من به محض این که یک کمکی بکنم، من به محض این که پام را در جبهه‌ی جهاد بگذارم، کمک‌های خدا سرازیر بشود این امتحان از داخلش

در نمی‌آید و این جمله‌ی امیرالمومنین بارها شاید شنیده باشید، حالا من بارها خودم گفتم این را. برای خود بنده این جمله تعیین کننده است در حرکت‌های اجتماعی. این‌جا حضرت خیلی با پرخاش نسبت به این آدم‌هایی که دور حضرت را گرفتند و برای دین مایه نمی‌گذارند، می‌گویند که یک زمانی دین دست ما بود، «نَقُتْلُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا» (نهج البلاغه: خطبه ۵۶)؛ ما برای دین (نه نقاتل، نقتل!) نه این‌که پیکار می‌کردیم، بلکه می‌کشتیم. ما دادشمان را می‌کشتیم، بابایمان را به خاطر دین می‌کشتیم، عموهایمان را می‌کشتیم یعنی این‌طور برای دین مایه گذاشتیم. حالا آمده افتاده دست شما آدم‌هایی دو هزاری، چطوری دارید با دین برخورد می‌کنید! بعد جلوتر می‌گویند که، در جنگ‌ها این‌طور بود که یکی دشمن می‌زد یکی ما، ما می‌زدیم دشمن می‌زد، دشمن می‌زد ما می‌زدیم، نصر خدا هم آن‌جا نمی‌رسید. بعد این تکه‌اش مهم است. این خیلی مهم است، خیلی خیلی مهم است! «فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا»؛ وقتی خدا صدق ما را در مسیر می‌دید؛ یعنی ما به خدا نشان می‌دادیم که صادقانه آمدیم سریع در نمی‌رویم. «فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُونَا الْكِبْتَ وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ» (نهج البلاغه: خطبه ۵۶)؛ آن موقع نصرت آن موقع برای ما می‌رسید رسوایی و خواری برای دشمن آن موقع می‌آمد. وگرنه نصر یک دفعه نمی‌آمد. این «س و سوف»‌ها در قرآن را پیگیری بفرمایید، ببینید چه عالمی برای خودش دارد! «سَنَلْقَى فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ» (آل عمران: ۱۵۱)؛ ما به زودی می‌اندازیم، در دل این‌ها رعب می‌اندازیم به زودی می‌اندازیم، یک دفعه نمی‌اندازیم ولی شما بایستید اول صداقت‌تان در مسیر معلوم بشود آن موقع می‌اندازیم. این‌که یک کم آدم وسط گود بیاید، این نصر من الله و فتح قریب یعنی نصر قریب و فتح قریب یعنی کمک می‌شود که نصر خدا نتیجه‌اش فتح است «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ».

بعدش ببینید این آیه آخرش خیلی مهم است. اولاً یک حضرت عیسی‌ای ملاحظه می‌فرمایید که اصلاً این حضرت عیسی را آدم به ذهنش نمی‌آید، خود حضرت عیسی انصار حزب‌الله است؛ یعنی

یک چیزی برای خودش است که بیشتر به حضرت موسی می‌خورد تا حضرت عیسی! یعنی یک آدم بالآخره رزمنده است، این عیسای رزمنده است نه عیسای مثلاً آدم گوگولی مگولی این مدلی نیست. این عیسایی است که دست مسیحیت صهیونیست بیفتد همین در می‌آید، عیسایی که عیسای ما باشد که پیغمبر ماست. عیسی پیغمبر ماست ما برای همین چقدر این عبارات در قرآن زیباست! ما در ادیان دیگر، این عبارات را این قدر نداریم حتی در ادیان الهی الآن که هست، این طور که ما به همه‌ی این‌ها ایمان داریم، همه را تصدیق می‌کنیم، به همه‌ی انبیاء ایمان داریم. ما به عیسی ایمان داریم. عیسی به پیغمبر ایمان دارد. ما به همه‌شان ایمان داریم. ما همه‌ی کتب را تصدیق می‌کنیم. قرآن «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» است، همه را تصدیق می‌کند. این اصلاً یک وحدانیتی در این مسیر از خواندن قرآن می‌بیند، هیچ احساس نمی‌کند که عیسی پیغمبر دیگران است. وقتی کسی قرآن می‌خواند احساس می‌کند که عیسی پیغمبر خودش است، موسی پیغمبر خودش است، پیغمبر یهودی‌ها نیست؛ یعنی یک حسی به تالی قرآن و قاری قرآن دست می‌دهد که... ببینید این پیامبران ما را!

بعد به او می‌گوید که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ» مگر این بحث نشد که شما نصرت خدا بکنید؟ مگر قرار نشد «وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» (حج: ۴۰)، «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» (محمد: ۷) مگر قرار نیست نصرت خدا برسد؟ نصرت خدا نصرت دین خدا که نیست که، نگفتند نصرت دین خدا. شما چرا چیز به قرآن اضافه می‌کنید؟! نصرت خدا یعنی نصرت خدا. خوب، «كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ»؛ این جا پای ولی می‌آید وسط؛ آن چنانی که عیسی به حواریون گفت، که این حواریین در حقیقت همین‌هایی هستند که در حواریون و گفتگو با عیسی هستند؛ یعنی دائم حواس‌شان به عیسی است. این طور که «كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» یعنی اگر شما «كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ» هستید، انصار من هستید! چون که او وجه الله است، او ولی است الآن. که شما اگر می‌خواهید رو به سمت خدا بکنید باید به

این سمت رو بکنید و بروید. ببیند راجع به اهل بیت این معنا تا حدی در روایات ما، زیارت جامعه، آمده. ببینید عنوان وجه الله که شما راجع به ائمه می گوید، آیا به این عنوان دقت کرده‌اید که چه داریم می گوییم در عنوان وجه الله؟ وجه می دانید آن شاخصه‌ای است که اگر شما می خواهید یک نفر را پیدا بکنید از صورتش پیدا می کنید. شما که با من هیچ موقع نمی توانید حرف بزنید، و من را ببینید. من که اصلاً دیدنی نیستم؛ یعنی نه شما دیدنی هستید، نه من دیدنی هستم. ما یک سری ارواحی هستیم که اصلاً دیدنی نیستیم! حتی تا متمثل هم نشویم آن برزخیت مان هم دیدنی نیست! اصلاً ما از عالم روح هستیم، از عالم امر هستیم «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ» (اسراء: ۸۵) این‌ها از عالم امر هستند این‌ها اصلاً دیدنی نیستند. من که دیدنی نیستم شما که دیدنی نیستید ولی وقتی که بخواهم با شما صحبت بکنم، می دانم این پشت این صورت یک خبری هست، یک آدمی هست خوب، من رویم را به شما می کنم وقتی می خواهم، به این چهره می کنم یعنی آن می آید در این چهره و قالب قرار می گیرد، من می گویم: این شما هستید.

### اگر ولی علی هم باشد نصرش نکنند در خانه می نشیند

ببینید اگر گاهی اوقات در بعضی از روایات یا بعضی از کلام بزرگان یا در بعضی اشارات قرآن حتی بحث الله و انسان کامل صدق می کند، خود بحث الله، نه الله ذاتی بلکه الله وصفی، به انسان کامل صدق می کند به خاطر همین است، به خاطر همین است اشکالی دارد که من عکسم را نشان بدهم بگویم این من هستم؟ این دروغ است؟ این دروغ نیست که در صورتی که من نیستم من اصلاً دیدنی نیستم! ببینید این عبارت‌های جامعه را «وَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ»، «وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ إِلَيْكُمْ»؛ کسی که قصد خدا را بکند باید متوجه شما بشود و این می شود وجه الله. «وَمَنْ قَصَدَهُ» چون خدا که دیدنی نیست. من می خواهم الآن برای خداکار کنم باید برای چه کسی کار بکنم الآن؟ باید چه کار بکنم؟ اگر بگویی عنصر محوری این آدم نیست که من دارم کل مسیر دین را می بینیم، می بینم یک آدم دارد و یک قانون و بعد در خود روایات اهل بیت شما بیایید دلیل امامت

را که بررسی بکنید، حالا شاید جایش این‌جا نباشد در کلاس‌های مثلاً امام شناسی و...، شاید هم این‌جا آوردیم دیدیم (۵۶: ۲۹) آن روایت فضل بن شاذان را که چرا «فَلِمَ جَعَلَ أَوْلَى الْأَمْرِ؟»؛ الوالامر اصلاً برای چه می‌آید؟ چون این آدم می‌آید. آن دلیل که بررسی بشود می‌بینید اصلاً آن دلیل یک حالت کلیت دارد ربطی به زمان ندارد! الآن هم باید یک الوالامری باشد که تعیین تکلیف بکند که ما باید الآن چه کار بکنیم؟! باید هم الآن باشد. آن موقع وقتی که می‌خواهید در راه خدا کار بکنید باید بیابید در راه ولی خدا کار بکنید، در راه ولیّ زنده، در راه ولیّ حاضر. در راه این ولی اگر کار بکنید در راه خدا کار کردید وگرنه سعیکم مشکور یعنی مگر غیر از این باشد حالا ان شاء الله خدا از آدم قبول می‌کند، آدم می‌رود تبلیغ می‌کند نماز بخوانید، نمی‌دانم چه کار بکنید، بالأخره همین چیزهایی که جزء معارف ما هم هست و درست هم هست، خوب هم هست، آدم می‌رود مدام این‌ها را به مردم می‌گوید، ولی کار برای خدا، نصرت خدا چیز دیگری است! وگرنه مگر خدا نصرت لازم دارد؟! خدا که نصرت نمی‌خواهد! آن ولیّ خداست که نصرت می‌خواهد. این‌جا آن قدرت ولی هم دیگر اهمیتی ندارد. اگر ولیّ علی هم باشد نصرتش نکنند در خانه می‌نشیند. یعنی ولی علی که باشد می‌نشیند در خانه دیگر حالا دیگر بقیه‌اش دیگر هیچ چیز. این‌که چقدر واقعاً ولی می‌شود محور که وقتی می‌خواهند انصار الله باشند می‌گویند «من انصاری الی الله» این محتوا محتوای تکراری ادیان است. با این نگاه شما قرآن بخوانید، ببینید که دین خالی از عنصر ولایت هست یا نیست؟! در ماجرای غدیر هم همین است. اصلاً مشکل هم همیشه با همین بوده. از آن اولش در داستان آدم، داستان حضرت آدم فقط نبوده، این بارها اشاره شده، داستان آدم داستان آدمیت است شما نگاه بکنید تا قانونی هست و چیزی هست و فلانی هست و چیزی هست و شیطانی هست و هیچ مشکلی هم ندارد خدایی هست و همه، تا پای آدم می‌آید وسط، تمردها شروع می‌شود و فلان. ببینید تمرد شیطان با چه کسی شروع شد؟ با آدم شروع شد، با آدمی که در محوریت این قانون دارد قرار می‌گیرد و این عناصر دین دارد با همین دو محور کامل

می‌شود، خود این آمدن وحی و دستورات و این‌ها و این آدمی که دارد از این دستورات محافظت می‌کند (۴۹: ۳۲). آن موقع شما ببینید پشت بند همین آیاتی که بالأخره به مطلب ولایت ارتباط دارد، آیه‌ی ۶۸ را ببینید همین‌جا. در آن‌جا که دارد در آیه‌ی ۶۷ که دارد که «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» بعد (۱۰: ۳۳) آیه‌ی بعدش دارد که «وَلِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا». همین این «ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»، طغیان و کفر بلند می‌کند؛ یعنی تمردها همیشه در مقابل این وجهه‌ی انسانی قرار می‌گیرد، نه در مقابل دستورات و فلان و این‌ها.

### بلعم باعورا که بود؟

شما این داستان‌های قرآن را پیگیری بکنید، ببیند همیشه همین این ولی در مقابل قانون‌ها نیست. شما از همان داستان بلعم باعورا داستان خیلی تکان دهنده‌ای است که در سوره‌ی اعراف آمده. خدا نمی‌گوید که این خبر را برو بگو، بگو نیست. بحث این که «وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» (اعراف: ۱۷۵)؛ برو تلاوت بکن این را. تلاوت بکن یعنی نکات دقیقش را در بیاور به مردم بگو. بعدش هم خبر نیست چون خبر را به این عنوان ما در قرآن داریم، خبر. جمعش را داریم اخبار «فَدَدْنَا نَبَأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ» (توبه: ۹۴)، نبأ آن خبر مهم را می‌گویند. این بلعم چه کسی بوده؟ بلعم کسی بوده که قبل از ظهور موسی مبلغ فرج بوده. یعنی فرج موسی نزدیک است، فرج موسی نزدیک است، آقا موسی نمی‌دانم چه... مدام موسی، موسی، می‌آید، آن منجی بنی اسرائیل می‌آید... این بلعم باعورا یک این چنین آدمی بوده! خدا هم می‌گوید ما آیاتی به او دادیم «فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا»؛ این آیات را از روی او سلاخی کردیم. این آیات مثل پوستی به آن چسبیده بود. تا عمق و گوشتش این آیات نرفته بود که زدیم پوست را کندیم باطنش بیرون زد. بعد ببینید می‌گوید «فَأَتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ» نه این دنبال شیطان راه افتاده، شیطان دنبالش راه افتاد! یعنی شیطان رفت، رفت، رفت ببیند کجا می‌تواند این را خفت کند؟! موسی که آمد تریبون را از این گرفت، دید به اقبال مردم همه می‌روند سراغ موسی. خودش یک «انا رجل»

شد در مقابل موسی. این شد، و شد «فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ». می بینید که همیشه تمردها هم در مقابل

این عنصر بوده، مشکلات هم با این عنصر بوده. (۸: ۳۶)

باز دوباره شما می بینید که در دوره ی غیبت صغری این محمد بن علی شلمقانی هست، این جزء وجوه شیعه است و آدم بسیار بزرگی است و دانشمند هم بوده و راوی بوده و چه بوده، این در دوره ی نائب سوم، حسین بن روح بوده، حتی این قدر بوده که حسین بن روح این را به عنوان جانشین بعدی خودش می خواسته عنوان بکند. این می بیند که اقبالها رفت سراغ حسین بن روح و بعدش هم این شیشه خرده های داخلی آدمها که -پناه بر خدا- رو شد و بعدش هم امام زمان این را قبول نکرد و این هم شروع کرد دست برد در احادیث اهل بیت و مورد لعن امام قرار گرفت همین این محمد بن علی شلمقانی! یعنی می بینید همه اش همین است تا آخر. تا آدم می آید، آدم محور می آید طغیانها شروع می شود و اگر این آدم نیاید، این قدر دین حالت فلکسیبلی پیدا می کند که دیگر دین دین نیست؛ یعنی دیگر دینی باقی نمی ماند. (۳۲: ۳۷) در روایات آمده، تا ولی امر نیاید این دین پاسبان پیدا نمی کند! حدود و ثغورش پاسبان پیدا نمی کند. هر چیزی هر کسی می خواهد برداشت می کند، هر کسی برای خودش عمل می کند. تمام آدمها به صورت خوشه ای جمع نمی شوند. همه دیگر پخش هستند برای خودشان، همه نظر دارند همه برای خودشان عمل می کنند، فتوا می دهند برای خودشان تصمیم می گیرند، همه این طور می شوند تا این که به صورت خوشه ای جمع بشود. این یک شاخه ی اصلی لازم دارد که این آدمها و نفرات و دستورات را و تئوریها و فلان و همه بیاید ذیل یک فرد، چه این شخص معصوم باشد چه معصوم نباشد! مهم این است که نزدیک ترین فرد به معصوم باشد به جهت کلی؛ یعنی در علم و عدالت و فلان و اینها، با این ویژگی باید باشد.

لذا این مقدمه نسبتاً طولانی برای این است که شما اصلاً در یک چنین بحثی هیچ موقع وارد نشوید یعنی برّ را از این طرف بزینید! برسید کجای دین ولایت ندارد؟! شما این را حالا بگو. از این

طرف بحث کنید. نه این که می گوید چند تا آیه راجع به ولایت داریم؟ می گوید: پنج تا! خجالت آور است؛ یعنی ما راجع به ولایت کلاً پنج تا آیه داریم؟ بعد راجع به خود آن نماز، داریم می گوییم که «بکم تقبل طاعته مفترضه»؛ یعنی طاعتها به خود همان قبول است، راجع به نماز این قدر داریم، راجع به ولایت ما الآن پنج تا آیه داریم؟ در این بحث این طور وسط نیاید. شما این را بگویید کجا ولایت نداریم؟ یعنی واقعاً من الآن مدعی هستم کجای قرآن را دست بگذاریم بگوییم نداریم؟! شما حتی در آن آیات ابتدایی سوره مبارکه مائده که رمز این است که چرا این بحث کنار بحث فروع است بسیار ریز آمده؟ فروعاتی که همه ی مفسرین اهل تسنن را هم وادار کرده که قبول نکنند که این بخش به این بخش لااقل بی ارتباط است! که منخنقه و موقوذه و متردیه و نطیحه و این چیزها و بعد «الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ» که گفتند بابا ربطی ندارد! یعنی واقعاً دیگر نمی شود گفت که واقعاً ربط دارد که! مثلاً الآن به خاطر این که ترتیب حیوان شاخ خورده و از کوه پرت شده و فلان و اینها مشخص بشود، دیگر کفار الآن از دین مایوس شدند! تا حالا همه نگران بودند و همه مترصد که به این دین یک دست اندازی نکنند، ولی الان دیگر مایوس شدند. (۳۰: ۴۰)

لذا همه ی مفسرین بر آن شدند که آقا ربط ندارد دیگر، تعارف نداریم ربط ندارد. منتها همان جا این بحث شد که چطور است که همه ی اینها هم کنار آن عنصر ولایت باز دوباره معنا می شود؟ چون که اگر دین دین باشد اینها در عناصر دین مهم است برای همین است که شما این گرایش را شروع کردید. ببینید این زمینه ی تفسیری ما با بقیه ی تفسیرها فرق می کند، با این گرایش که شما بیابید ببینید که اصلاً وقتی که از آیه ۶۶ که «وَأُولُو الْأَرْحَامِ وَالْأَنْجِلِ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ» که مطلب دین را دارد غلم می کند، می گوید اگر دین اقامه بشود تمام این دستورات و حج و فلان و اینها معنی دارد، برای همین در حج هم گفتند که «تمام الحج لقاء الامام»؛ ما می گوییم بروید حج به خاطر این است که شما امت اسلامی دور هم دیگر جمع می شود. ما خودمان هم ایام حج می رویم آن جا، شما دور ما جمع شوید وگرنه امیرالمومنین راجع به همین

کعبه می گوید این سنگ لایضّر و لاینفع است. این کعبه ای که دست سعودی ها باشد... این سنگ لایضّر و لاینفع است. اگر امت اسلامی رفت آن جا اتحاد پیدا کرد و اتحاد، محور لازم دارد که اگر اتحاد بشود این حج چیزی می شود. این خرد خرد دستورات دین هم در همین است که دین اقامه بشود مهم است و گرنه فکر نکنید که مثلاً یک دانه از احکام، مثلاً الآن همین حج معادل در ادیان دیگر ندارد؟ مثلاً در بودایی ها یک مدل از این چیزها هست که ایّامی دارند مراسمی دارند که در این مراسم جمع می شوند و عرض ارادت هایی دارند و از این چیزها، این ها دیگر می شود مراسم. اگر دین اقامه بشود این ها به درد می خورد، دین اقامه نشود، واقعاً حسی که به ما که قاری قرآن هستیم دست می دهد این است مثل یک تسبیح پاره شده است که برای خودش دانه هایش را دارد ولی همه اش به هم ریخته است. می بینید نماز می خوانیم، روزه می گیریم، مراسم داریم، گریه می کنیم، همه کار می کنیم، ولی اسلام دارد باز هم توسری می خورد. نه «لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» هست! نه این خاصیت ها برای آن مترتب هست! و چرا؟ به خاطر این که دین اقامه نشده.

(۴۳:۳۵) من حرفم در این آیات این است که اساس دین احتیاج دارد به ولایت و این عنصر که در این آیات دارد می گوید که می گوید آقا اگر دین اقامه بشود، از بالا و پایین به شما برکات می رسد و در آیه ی ۶۸ مائده، دارد که اگر دین اقامه نشود شما دیگر هیچ چیز نیستید. حالا برمی گردد به این که دین با چه اقامه می شود؟ اقامه ی دین با چه چیز هست؟ دین اقامه بشود؛ یعنی دین سر پا بایستد، حالا بگویید دین با چه اقامه می شود؟ این است که می بینید فرق زمان شاه با زمان امام همین شد دیگر. مگر مردم نماز نمی خواندند؟ روزه نمی گرفتند؟ همه ی این ها بود. مردم هم نماز می خواندند، هم روزه می گرفتند، دستورات شان را انجام می دادند، خمس می دادند، فلان، گاهی اوقات بیشتر هم می دادند. همه ی این ها بود منتها دین اقامه نشده بود. برای همین هم دشمن هم هیچ کاری نداشت با این دین! اصلاً در بغل آمریکا بودیم، و مردم هم مسلمان بودند،

شیعه بودند، امام حسین داشتند، حسینیه داشتند، روزه می گرفتند، خرج می دادند، همه‌ی این‌ها بود و در بغل آمریکا بود ولی از آن موقع که دین اقامه شد که این اقامه‌ی دین همین محتوایی است که به آن می گویند ولایت، ولایت، ولایت. با ولایت است که دین اقامه می شود می ایستد (۱۲):

(۴۵) برای همین عنصر این جا معنی «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» (۶۷) را شما می خواهید بگویید قرآن است؟ اشکال ندارد! منتها قطعاً یک عنصری از این قرآن که دارد در آیات قبل و بعد می گوید، اقامه شدنش می شود اقامه شدن قرآن، آن «ما أُنزِلَ إِلَيْكَ» را می خواهید بگویید قرآن است؟ چون ببینید از قبلش داریم و این سیاق را که نمی شود به هم زد.

ببینید باز این نوع تفسیر قرآن جالب نیست شما بگویید که آیه ۶۴ «ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» یعنی قرآن، بعد بیایید ۶۶ بگویید که «ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» کنار تورات و انجیل به قرینه‌ی سیاق یعنی قرآن. باز دوباره آیه ۶۸ «ما أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» یعنی چه؟ به قرینه‌ی سیاق یعنی قرآن چون تورات و انجیل دارد «التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» یعنی قرآن، بعد می‌رسیم این «ما أُنزِلَ إِلَيْكَ» وسطش در ۶۷ بگوییم «ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» یعنی ولایت! خوب اگر آن‌ها قرآن است این هم قرآن است. منتها نمی‌خواهم بگویم قرآن است و ولایت نیست. شما مسیر این اقامه‌ی دین را جلو بیایید که آن موقع آیه‌ی ۶۹ باز دوباره می‌بینید که این مسیر کلی دین را دارد معرفی می‌کند، و این قرآن همان ولایت است؛ یعنی که اقامه شدن‌شان اقامه شدن قرآن از آب در می‌آید یعنی با آن قرآن اقامه می‌شود یعنی همین این قرآن است و ولایت است. نه این که بگوییم قرآن است و ولایت نیست چرا؟ به دلیل این که اگر منظور همین قرآن سطحی، همین ظاهری یعنی همین که برو این پیام‌های وحی را بده، این جا دیگر می‌بینید که خود آیه دارد با شما یک حرف دیگری می‌زند که می‌گوید چیست؟ می‌گوید «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»؛ اگر این را نروی بگویی، رسالت الهی را نگفته‌ای! یعنی رسالت دیگر منقطع شد در این یک تگه یعنی تو دیگر رسالت را به هم زدی. ببینید همه‌ی تأکید این است تو رسالت را نگفتی. حتی بحث

این نیست که اگر این را نروی بگویی این را نرفتی بگویی! خوب این که معلوم است این اصلاً توتولوژی است اگر این را نروی بگویی خوب این را نرفتی بگویی دیگر. خوب هر چیزی همین طور است اگر نگویی نگفتی، ولی بحث این نیست، بحث این نیست که این را نروی بگویی نگفتی، بلکه اگر این را نروی بگویی رسالت الهی را نگفتی؛ یعنی لابد یک چیزی است که قیمتش قیمت رسالت است و لطمه به این لطمه به اصل مسیر دین است، لطمه به این لطمه به اصل رسالت خداست. رسالت خدا این جا بی محتوا دیگر می شود از این به بعد؛ یعنی «یا ایها الرسول» برو این را بگو که اگر این را نگویی رسالت خدا این جا مقطوع می شود اگر شما این را نروی بگویی یعنی می خواهد بگوید محتوایش به اندازه‌ی محتوای خود رسالت است؛ برای همین است که شما رسالت را ادامه بدهید به ولایت امام می رسید. باید برسد و آن را ادامه بدهید باید برسد به ولایت یک انسان، باید برسد. اگر می بینید می گوید آقا فقیه فلان، فقیه فلان قبول ندارد، به جدّ عرض می کنم، با پُر رویی تمام که این سرّ مهجوریت قرآن است که قرآن مهجور است. اگر قرآن مهجور نبود و اگر دلایل این قدر دلایل نقلی از داخل روایات نبود، کار از این درست تر می شد که این دلایل نقلی یکی اش سند ندارد، یکی اش دلالتش مشکل دارد و...، مثلاً می گویند آقا ولایت فقیه از کجا در آمده؟ می گویند از این آیه، از این روایت، مثلاً یکی از روایاتی که آمده این است که «علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل»، حالا بیا درستش کن و از این «علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل» بیا ولایت فقیه در بیاور! می بینید چقدر زور زدن و سریش و این ها لازم دارد که از این ولایت فقیه در بیاید!

دیگر آن موقع این «ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ» دیگر هم به راحتی درک می کند که قرآن است و به راحتی این ولایت است، به راحتی این ولایت است. چون که اگر قرآن به معنای ولایت باشد، خوب این که از قبل هم بوده که به آن ها گفتند که شما بیایید این را بگویید و این حرفها را بنزید و پیام خداست و در همان عتائق سور آمده که «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ» (حاقه: ۴۴)؛ اگر بخواهد

چیزی کم و زیاد نکند و نگویید اگر بخواهد تقول بکند یک چیزی از خودش بگوید، «ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (همان: ۴۶)؛ ما رگ گردنش را می‌زنیم، «فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» (همان: ۴۷)؛ هیچ کس هم جلودار ما نیست. با وحی که شوخی نداریم! «بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ»؛ یعنی همین قرآن که اگر انجام ندهی «فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»؛ رسالت خدا را کلاً دیگر نگفتی! باز این به معنای این نیست که آن مطلب را نگفتی، بلکه رسالت را نگفتی. این خودش یعنی اندازه‌ی رسالت. این گفته نشده.

این روال را شما در سوره مائده مدام بخوانید و به شما بارها عرض کردم که هر چقدر بیشتر قرآن را بخوانید، بیشتر این‌ها دستگیر آدم می‌شود. خیلی وقت‌ها این‌ها روی تکثر قرآن خواندن به دست می‌آید تا این سیاق‌ها، ارتباط‌ها، اصلاً این روح حاکم بر آیات، روح حاکم بر سوره، این‌ها به آن القا بشود که الآن چه دارد می‌گوید این‌جا.

لذا این حالت بی‌ربطی را که بعضی از مفسرین می‌گویند ما اصلاً قبول نداریم که «مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» این‌جا یعنی ولایت در آیات قبلش هم یعنی قرآن این‌جا یعنی ولایت! بعد یک حالتی به وجود می‌آید که انگار داری زور می‌گویی که مثلاً این‌جا جایش این‌طور است چون من می‌گویم! در صورتی که وقتی که می‌آیید، می‌بینید چقدر روایات جالبی ما داریم. در آیه‌ی ۶۶ «وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ» را گفتند که ولایت می‌شود. این هم درست است یعنی شما وقتی که در این سیاق دارید بررسی می‌کنید، از این حرکت‌های رفت و برگشتی، می‌رسید به آن عنصر اصلی دین که در اقامه‌ی دین مهم است، می‌بینید این ولایت است. می‌آیی در «مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ» می‌بینید همین اصلاً دارد تأکید می‌شود؛ چون که دیگر همین کل مسیر دین، اصلاً بحث کل احکام و اصول و معارف و فلان و این‌ها نیست، این آیه‌ی ۶۷ این قدر تحمل ندارد که این قدر بپذیرد همه را! شما می‌آیید در «مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» می‌بینید این عنصر محوریش را این قدر از میان آیات کشیدی بیرون، حالا که بیرون کشیدی، قابل تطبیق به بالا و پایینش هم هست چون که همین این عنصر است عنصر اصلی دین؛ مثل این که من بگویم تمام این دانه‌ها را بلند کن ببینم. شما چکار می‌کنید؟

دست می اندازید نخش را گیر می آورید، برمی دارید، بلند می کنید. این طور نیست که همه را جمع کنی، و بلند کنی تسبیح را، همین نخش را بردار بگیر یا آن سرش را بگیری بلند کنی، همه اش با همدیگر بلند می شود.

این روایت به نظر من خیلی روایت جالبی است و تفسیری است و خیلی تکلیف را حل می کند که «**مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ**» در آیه ی بالا که همه گفتند قرآن است، این روایت می گوید این ولایت است. نمی خواهم بگویم قرآن نیست چون که این سیاق «**مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ**» در آیه ی ۶۷ معلوم می شود چیست، بعد این سایه می اندازد روی آیاتی که در همین سیاق وجود دارد. ببینید یک مقداری این ها خارج از بحث تفسیر لفظ به لفظ است. این ها در آوردن آن محتواست. حالا با این ذهنیت برویم در آیه ی ۶۶.

(۶۶): **وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ**؛ و اگر آن ها، این اهل کتاب تورات و انجیل و قرآن را اقامه کرده بودند که باز دوباره اشاره به این است که قرآن هم «**وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ**» است و هم «**وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ**»؛ این قرآن برای همه است. این همان دین است. خیلی جالب است این جا عنوان قرآن را نمی آورد با این که ما گاهی اوقات عنوان قرآن را داریم که در آن جایی که تورات و انجیل را می آورد؛ مثلاً در آن آیاتی که می گوید که «**إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ**» (توبه: ۱۱۱) ببینید تورات و انجیل و قرآن، ولی این جا نمی گوید تورات و انجیل و قرآن. با یک عنایتی اصلاً شما دارید می بینید مدام «**وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ**»، «**وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ**» که این تحمل این کلمه ی «انزل إليهم، انزل اليكم» بیشتر از قرآن است. قرآن بالأخره همین کتاب می شود بین این دو جلد ولی وقتی مدام دارد با این عنوان بازی می کند

قرآن «انزل إليهم»، «انزل إليهم»، «انزل اليك» با این عملاً دست قرآن بازتر است برای این که حرف‌هایی را در این عنوان بزند.

### تفاوت سعادت دنیوی با سعادت اخروی در قرآن

خوب این نکته را به عنوان خاص بیاییم در داخل آیه، یک بحثی است که بارها در قرآن دیدیم من این را با این عنوان یکبار دیگر می‌گوییم: (۱۰: ۵۷) سعادت‌های اخروی با سعادت‌های دنیوی که دین وعده داده یک تفاوت عمده دارد. در آخرت من باب این که «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (مریم: ۹۵) آن جا اصلاً مبنا افراد است. «إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (حج: ۱۷)؛ یعنی آن جا همه‌اش فصل است، فاصله است یعنی آن جا همه فرد فرد هستند و اگر اجتماعی هم هست منظور این نیست که این‌ها سعادت‌های اجتماعی دارند، امت‌های این‌طور هستند! بلکه این‌ها به سعادت‌های فردی می‌رسند و خاصیت آخرت این است که هویت فردی دارد و به هر جهت فردانی هست. شما آن جا خیلی می‌بینید وعده‌ها به تک به تک افراد داده شده که شما اگر این کار را بکنید خود شخص شما مثلاً بهشت می‌روید، بهشت این‌طور می‌روید، آن‌طور می‌روید... ولی در مورد دنیا و سعادت‌های دنیوی من باب این که دنیا دارای هویت‌های اجتماعی است، شما اگر فرد خوب داشته باشید در حقیقت اجتماع خوب ندارید و وعده‌های الهی هم وجود ندارد مگر این که بعضی وقت‌ها روی خلاف قاعده، نه روی قاعده بشود، ولی قاعده‌هایی که دین بیان کرده روی فرد بیان نکرده حالا خدا روی فضلش می‌خواهد به واسطه‌ی یک نفر آدم اصلاً به یک امتی رحم کند، این دیگر روی فضل خداست و روی قواعدی که خدا به ما گفته نیست، روی قاعده‌های خودش است که بالأخره خدا هم به یک قواعدی عمل می‌کند که این قواعد را به صورت خیلی مبهم ما داریم که خدا ممکن است به خاطر یک فردی بر یک امتی رحم کند، این در حدی ممکن است ولی شما نمی‌توانید از داخل آن سنن در بیاورید. ببیند سنن در آوردن فرق دارد که شما بگویید که آقا از روی این من می‌خواهم یک سنت اجتماعی در بیاورم و بگویم که اگر این قوم پس

اگر این طور بود این طور می شود، اگر این قوم این طور حمایت از ولی کرد این طور کمک های خدا می آید، اگر این طور، این طور است. این ها را نمی شود به عنوان سنن در آورد دیگر سنن نیست، در حد احتمالات است و روی آن هم نمی شود عمل کرد. این چیزهایی که در مقوله ی دنیایی اش تبدیل به سنن شده همه اش یک عده آدم هستند که باید یک کاری بکنند! بحث این فرد مبارز مجاهد نیست. یک عده آدم، یک قومی، یک امتی این ها که بلند شوند یک کاری بکنند برای خدا انجام بدهند، خدا می بیند که به این قوم و امت رحمت و برکات خاص می بارد. (۳۱: ۰۰: ۰۱)

این جا هم ببینید اگر این «وَلَوْ أَنَّهُمْ» آمده چون که قرار است، اصلاً اجتماع خودشان را درست بکنند. با این زاویه که بحث بکنید، معلوم است که باید اجتماع را درست بکنند. استدلال را یکبار دیگر برگردیم دقت بکنیم. ببینید این آیات این ها ثنو با این طور آیات هستند. ثنو یعنی منعطف به این آیات؛ یعنی این آیات با این آیات فهمیده می شود مثل این آیه ی معروف سوره ی مبارکه ی اعراف، آیه ی ۹۶ «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» این اهل القری وقتی می گویند یعنی ناظر به همین است که باید یک قریه ای چیزی باشد، نفر آدم این جا نیست. این که می گویند تعلیق حکم بر وصف مُشعر به علیّت است<sup>۳</sup>، این عبارت به این قلبه سلمبگی، خیلی محتوای راحتی دارد. یک موقع می گویند «أكرم زیداً»؛ یعنی زید را اکرام بکنید، یک موقع «أكرم زیداً العالم»؛ این زید عالم را اکرام کن! این یک طوری اشعار دارد - یک کم از ظهور پایین تر را اشعار می گویند - یعنی یک طورهایی نشان می دهد که این اکرام به واسطه ی علم اوست. به واسطه ی علم اوست که می گویند این را اکرام کنید. زید عالم را اکرام کنید؛ یعنی «لعلمه» اکرام کنید این را، یا عبارات امام صادق در مورد عمویشان، زید بن علی را نگاه بکنید، که عبارات خیلی مهمی است! می گویند: زید عالمی از آل محمد است که او عالم است، او حق دارد قیام بکند؛ یعنی چون که عالم لعلمه است؛ عالم است

می تواند قیام بکند. زید بن موسی بن جعفر نه! او عالم نیست، او حق ندارد قیام بکند؛ یعنی معلوم است این جا علم تأثیر دارد در این.

### تأثیر تقوا بر نزول رحمت الهی بر مردم

این جا هم که می گوید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا»، یعنی اگر یک قریه ای ایمان بیاورند؛ یعنی یک دسته و توده آدمی که قبل از این که ایمان بیاورند، این ها قریه هستند بعدش هم این ها می شوند مدینه، حالا تعبیر مدینه و قریه در قرآن مهم است. «لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» آن موقع ما برکات را از آسمان و زمین می آوریم. برکات را می آوریم؛ یعنی چیزی که برای این ها می آوریم برکت است. می بینید در این آیات، مرتب راجع به قوم دارد بحث می کند اگر یک قومی «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (جن: ۱۶)؛ اگر شما استقامت بکنید خدا آب گوارا به شما می دهد. که این هم مطلبی است که باید پذیرفت در قرآن که چطور ما می گوئیم که طبیعت روی روح ما تأثیر دارد، شما می گوئید هوا ابری می شود من دلم می گیرد؛ یعنی طبیعت روی روح ما تأثیر دارد، روح ما روی طبیعت تأثیر ندارد؟ چرا این طرفی اش را قبول می کنید این طرفی اش را نمی پذیرید که روح ما روی طبیعت تأثیر بگذارد! حالا بعضی وقت ها هست اصلاً یک تأثیر است طرف نمی داند چرا غروب جمعه دل همه می گیرد! در روایات اصلاً برای غروب جمعه داریم که به صورت خاص دل همه می گیرد و یک انتظاری در آن ها هست و غروب جمعه آن حالت شرایط به خصوص دعا کردن است که اصلاً گفتند که خودمان یک کاری می کنیم که دل همه بگیرد. حالا طرف مدام می خواهد برود دل خودش را یک طوری خوش کند، اصلاً غروب جمعه گذاشتند دل آدم بگیرد! پس چطور هوا ابری می شود دل من می گیرد، دل من می گیرد هوا ابری نمی شود از این طرف؟ یعنی این طرف شما تأثیرات فی الجمله آن طرف را در این طرف می پذیرید، برعکسش را نمی پذیرید؟! به عبارتی شما چطور رد می کنید؟!!

(سؤال) پس همین این مهم است شما بگویی آقا من یک این چنین چیزی را رد نمی‌کنم. آخر بعضی‌ها به همین راحتی رد می‌کنند و می‌گویند که چه ربطی دارد مثلاً تقوا به باران؟! ببین من کاری با صغریات این بحث ندارم، یک عده گفتند این باران‌های زیادی که در این یکی، دو سال آمد به خاطر هدفمند کردن یارانه‌ها بود؛ چون که می‌دانید بحث هدفمند کردن یارانه‌ها یک عدلی بود بسیار وسیع؛ یعنی این پروژه، پروژه‌ی عدل است در سطح بسیار وسیع که آقا هم می‌بینید مدام تأیید می‌کند و تأکید می‌کند این کار را. این کار هم برای احمدی نژاد و فلان و این‌ها نیست یک کاری بوده که از قبل همه برنامه‌ریزی کردند حالا بالأخره ایشان جرأت کرده (جرأتش خوب است، قابل تقدیر است؛ یعنی واقعاً بعضی وقت‌ها این جرأت‌ها مهم است) که این قدر مدام آقا تأکید می‌کند روی این بحث. شما وقتی می‌روی در روستاها می‌فهمی یک عدل وسیع یعنی چه؟! شما رد نکن! حالا ما صغریاتش را خبر نداریم، نمی‌دانیم که واقعاً به خاطر همین است ولی فی الجمله واقعاً نمی‌شود رد کرد، محتمل است یعنی یک عدلی در این حد که تا حالا من بنزین و برق را مصرف می‌کردم این‌طور، بعد شما در یک خانه‌ی روستایی می‌روید می‌بینید یک لامپ ۱۰۰ کلاً روشن است! بعد من داشتم سهم او را می‌خوردم، حالا او سهمش را می‌گیرد من هم مجبور هستم که بالأخره یا مصرفم را کم بکنم یا پولش را بدهم، بالأخره هر کاری می‌خواهم بکنم، پس یک عدلی در این حد ممکن است باران‌زا باشد. چه اشکالی دارد؟! چرا آدم باید بعد از این همه دین و دین‌داری و فلان و این‌ها یک این چنین چیزی را مسخره کند؟! شما می‌گویید این راه اثباتش نیست لا اقل، ولی مسخره کردن هم ندارد! واقعاً محتمل است که یک چنین اتفاقی بیفتد. اثر عدل است.

ببینید ما حتی در روایات مان این‌ها را، مفصل و مرتب داریم، در آیات هم داریم که اگر شما در مسیرهای خودتان استقامت بکنید خدا باران می‌فرستد. در همین آیه: «لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» به ائمه گفتند «مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» یعنی چه؟ گفتند: «مِنْ فَوْقِهِمْ» باران

می آید «مِنْ تَحْتِ أَرْضِهِمْ» نباتات می روید؛ یعنی از بالا و پایین خدا به شما می رسد به شرط ایمان و تقوا. ما در روایت داریم که «مَا مِنْ سَنَةٍ أَقَلَّ مَطَرًا مِنْ سَنَةٍ»؛ هیچ سالی از هیچ سالی کم باران تر نیست. منتهای مراتب بستگی به آدم هایش دارد. اگر آن سال سالی باشد که مردم با تقوا دارند زندگی می کنند، این باران را می آوریم روی سرشان می ریزیم و گرنه این باران را می بریم در بیابان می ریزیم، می بریم در دریا می ریزیم. مگر «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (فتح: ۴) نیست؟ کافی است این ابر را یک کم خدا بیشتر فوت کند ببرد، آب را می برد دو کیلومتر آن طرف تر می ریزد؛ یعنی خیلی وقت ها مشکلات این قوم به دلیل این است که تقوا به خرج نمی دهند و گرنه هیچ سالی کم بارش تر از هیچ سالی نیست. من دوست دارم این تحقیق روی کل دنیا انجام بشود، ببینند سال کم بارش تر از یک سال دیگر هم وجود دارد کلاً؟! یعنی کمتر ببارد. اگر خداوکیلی یک گروه محقق بلند شود با زمینه‌ی دینی کما این که یک موقع آقای جوادی (حفظه الله)، این پیشنهاد ایشان بود، می گفتند: که اگر باستان شناس مسلمان ما داشته باشیم به جای این که برود مدام کوزه و... در بیاورد، وقتی این گورهای دسته جمعی در چین و ماچین پیدا می شود اینها را ببیند کدام طرفی اینها دفن شدند تا معلوم بشود که قرآن می گوید که «مَا مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (فاطر: ۲۴)، «فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» (نحل: ۳۶)؛ ما برای همه رسول فرستادیم. این را که می گویند پیام رسالت الهی فقط برای همین منطقه‌ی خاورمیانه است، قرآن اصلاً این را قبول ندارد. انسان اگر انسان است روی کره‌ی زمین، پیامبری و پیامبران برایشان آمده‌اند. حالا این، در قرآن پیامبران این منطقه گفته شده. از آن طرف می گوید بیاید ببینید این گور دسته جمعی و قبرستانی دارند، به جای این که استخوان هایشان را پیدا کنید، این را ملاحظه بکن ببین که اینها کدام طرفی دفن شده‌اند؟ یک آثاری از دین را در اینها برو پیدا بکن! ببین به کدام سمت هستند، چطوری هستند، این را برو پیدا کن! یک موقع، خدا رحمت کند آقای علامه جعفری را که خودم از ایشان شنیدم که می گفت چقدر خوب می شود، حالا با همان بساطتی که ایشان می گفت، می گفت یک مجله بزنند

به نام عکس العمل، اسمش را هم تعیین کرده بود، که من این کار را کردم این اتفاق افتاد! یک چیز ساده‌ای هم هست. ممکن است...، حوادث این قدر قریب به هم هست، شما می‌بینید که شما این طرف برای یک خانمی در اتوبوس بلند شدی، در مترو یک نفر برای خانم شما با بچه بلند شده! نگاه می‌کنی می‌بینی که عجب! تایم‌هایش یکی است. خوب یکی، دو تا، ده تا از این‌ها، ۱۰۰ تا، چقدر اتفاق که شما عمل می‌کنی می‌بینی عکس‌العملش را داری می‌بینی. این تحقیق باید بشود که این که می‌گوید «مَا مِنْ سَنَةٍ أَقَلَّ مَطَرًا مِنْ سَنَةٍ»؛ اگر با تقوا باشند باران را می‌ریزیم روی سرشان، اگر نباشد، درست نباشند، می‌ریزیم در فیافی<sup>۵</sup> و بحار؛ می‌ریزیم در دریا و بیابان‌ها، باران را روی سر این‌ها نمی‌ریزیم که به درد این‌ها بخورد.

خاک این منطقه‌ی فلان هست، این خاک مثل سنگ می‌ماند، نمی‌دانم چطوری است آب داخل آن نمی‌رود. نمی‌دانم چه خاکی است؟! خاک است، سنگ نیست ولی آب داخل آن نمی‌رود مثلاً فرض کنید ملاتی رها شود، صبح تا بعد از ظهر همین‌طور آب‌هایش روی زمین هست! این‌طور خاکی است. خوب چه اشکالی دارد روی تقوای این قوم، این خاک پذیرش آبش بیشتر بشود؟! چه ممانعتی این حرف دارد به جهت دینی؟ شما الان می‌بینید که سفره‌های زیرزمینی مدام دارد پایین می‌رود، این آب هم نمی‌کشد، و وقتی نمی‌کشد تبخیر می‌شود. چه اشکالی دارد این آب روی تقوای این قوم پذیرش این خاک بالا برود که این خاک بپذیرد این آب‌هایی که می‌ریزد رویش، و برود سفره‌های زیرزمینی تغذیه کند! اشکالی ندارد گفتن این‌ها، فقط در جمع‌های مذهبی می‌شود گفت، ولی باز هم باید آدم یک کم دست به عصا بگیرد و گرنه می‌گویند که مثلاً شما منکر علم زه کیش و فلان هستی!، آقا ما هم همه‌ی این‌ها را به جهت علمی قبول داریم، ولی این تقوا و توبه هم برای خودش مؤثر است. باز دوباره آیات قرآن را ببینید! آن‌جا که نوح به افرادی می‌گوید: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا» (نوح: ۱۰)؛ شما توبه بکنید آن موقع وقتی توبه بکنید، «يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا \* وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا» (همان:

۱۱-۱۲؛ شما توبه بکنید خدا برایتان بچه می آورد، نهر جاری می شود که چه؟ شما توبه کردید. شما برگردید به راه خدا، این چیزها هم اتفاق می افتد! و این چیزها هم که اتفاق بیفتد برکات باشد، برکات است، نه این که فقط در باز بشود! شما این آیه ی ۴۳ سوره مبارکه انعام را بیاورید. ص ۱۳۲ «فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا تَضَرَّعُوا»؛ می گوید: چرا وقتی بأس و خشم ما می آید، این ها تضرع و خاکساری نمی کنند؟ «وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ این ها دل شان قسی شده و خوب شیطان بر آن ها تزیین می دهد «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ»؛ وقتی که فراموش کردند آن چه که به آن تذکر داده شدند، چه می شود؟ «فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ»؛ دیگر در را باز می کنیم ما، نه در رحمت را باز می کنیم، نه برکات را باز می کنیم، در را باز می کنیم. رزق می آید. آخر ببینید تا یک حدی آب روی سر آدم بریزند خوب است، دیگر از حد که بریزند دیگر خفه می شود، سیل می شود؛ یعنی دیگر در را باز می کنیم، و حالا دیگر در را باز می کنیم دیگر برکات نیست. این مهم است که بیاید، به اندازه بیاید، برکات بیاید، همان طور که باید بیاید، بیاید. مثل این که خدا می گوید «فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ» (نور: ۴۳)؛ ما باران را سرنندی می فرستادیم، اگر شلنگی بفرستیم می دانی چه می شود؟ مغز همه خرد می شود؛ یعنی آن طور که باید بیاید، می آید. این قطره ها از لا و از خلال این ابرها، دانه دانه می افتد پایین. ببینید چه نعمت هایی وجود دارد. اگر همین باران شلنگی پایین می افتاد، می دانید چه می شد؟! این که «فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ»؛ ما درها را باز می کنیم، «حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً»؛ وقتی که خرکیف شدند این ها، یک دفعه می گیریمشان. این دیگر املاء است، این دیگر مکر خداست. می گویند گاهی خود ائمه هم از شیعیان شاکی بودند.

می دانید که یک روایتی هست<sup>۶</sup> که به حضرت علی می گویند شما چرا این قدر با معاویه چیز نمی کنید و این ها، می گویند ما دستمان می رسد قرار نیست فلان بکنیم، بعد می گویند آقا چطور زورتان می رسد؟ دستشان را می کنند در زمین، یک تکه سبیل معاویه را در شام می کنند،

می‌آورند. می‌گویند این است! دست‌مان می‌رسد یعنی این! بعد که می‌دانید که، بعد معاویه آن یک تکه دیگر از سیبش را هم می‌کند. بعضی‌ها می‌گویند که این سبیل تراشیدن اصلاً بحثی است که از آن موقع درست شده. بعد این روایت می‌رسد به امام صادق. به امام صادق می‌گویند که بعضی‌ها راجع به حضرت علی می‌گویند که دست کرده در زمین، سبیل معاویه را کنده! این‌ها چه حرف‌هایی هست؟! حضرت امام صادق می‌گوید: من از شما شاکی هستم. این چه حرفی است شما می‌زنید؟ این چیست که شما انکار می‌کنید؟ سلیمان نبی بالاتر بود یا پیغمبر؟ وصی سلیمان بالاتر بود یا وصی پیغمبر؛ یعنی آصف بن برخیا بالاتر بود یا علی؟ به شما می‌گویند آصف بن برخیا تخت بلقیس را به یک طرفه العینی آورد این‌جا، شما می‌گویید درست است، ولی وقتی می‌گویند امیرالمومنین سبیل معاویه را از شام کند، می‌گویید نه؟! عجب، مگر می‌شود؟! می‌گویند من از شما شاکی هستم بابت این‌طور اعتقادات‌تان. بوعلی می‌گوید اگر کسی نتواند نماز استسقاء را توجیه فلسفی بکند «وَهَذَا مِتْلَفَلْسَفَه»؛ این فیلسوف نیست، این متفلسف و فیلسوف نماست که این قدر عرضه ندارد که یک چیز مثل نماز استسقاء را بتواند توجیه بکند که بنشینیم دعا کنیم باران بیاید. می‌گوید نه! یک سری بادهایی هست این از آن‌جا این‌طور می‌شود، فلان می‌شود... این‌ها باید یک توجیهات این‌طور داشته باشند. آن بادهای هم که از قبل معلوم است چطور می‌آیند و ربطی ندارد به این. کسی که به جهت روحی نمی‌تواند قبول بکند، خوب این خداوکیلی با دین کنار نیامده، با این همه معارفی که پشت سر هم در قرآن به این مضمون آمده که شما متقی باشید، این برکات می‌آید. آصف بن برخیا این کار را کرده شما چرا قبول می‌کنید. آن که فقط علم من الکتاب داشته، در آیه‌ی آخر سوره‌ی رعد دارد که «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (رعد: ۴۳) علی (ع) علم الکتاب دارد، و آصف بن برخیا «علم من الکتاب» داشته. لذا این‌ها را یک مقداری باید به خودمان بباورانیم.

با این زمینه، این بخش آیه تمام می‌شود، با این زمینه که اصلاً این‌طور معارف راجع به قوم است، راجع به فرد نیست. آن‌جا آن موقع «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ» نه تک تک اهل کتاب برای خودشان، بلکه وقتی می‌گوید «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ» پس نه تک تک! بلکه این‌جا با یک هویت اجتماعی باید... این جاست که همان ریشه‌ای است که نزدیک می‌کند به بحث ولایت چون که این‌جا راجع به دنیا دارد بحث می‌کند، نه راجع به قیامت. راجع به فرد بحث نمی‌کند راجع به اجتماع دارد بحث می‌کند. وقتی راجع به اجتماع بحث دارد می‌کند با هویت اجتماعی است که این‌ها باید اقامه‌ی تورات وانجیل بکنند. این اجتماع است که آن موقع احتیاج به ولایت دارد یعنی به حالت ظریفی به آن دلایل خود ولایت دارد اشاره می‌شود. دلایل خود روایت هم هست.

#### صلوات!

- 
۱. آن‌ها که بزرگ‌تر هستند می‌فهمند. آقای مهدوی کنی یک موقع داشت یک مشت قرص می‌خورد، گفت «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ». گفت: «نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ» یعنی از ننگسه آن طرف‌تر هست گاهی اوقات!
  - ۲ - بحار الأنوار ، ج ۲۳ ، ص ۳۲.
  ۳. من به بعضی از طلبه‌ها می‌گویم از این عبارتهای قلبه سلنبه را حفظ بکنید که اگر به درد هیچ چیز که نخورد به درد فخرفروشی می‌خورد.
  - ۴ - الکافی، ج ۲، ص ۲۷۲.
  ۵. فیافی جمع فیفاء به معنی بیابان‌ها.
  ۶. مردم خطاب به حضرت علی(ع) عرض کردند: حالا که خداوند به شما چنین نیرویی داده است، پس چرا از مردم برای مبارزه با معاویه کمک می‌گیرید؟
- حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَبَّدَهُمْ بِمُجَاهِدَةِ الْكُفَّارِ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَ اللَّهُ لَوْ شِئْتُمْ لَمَذَذْتُمْ يَدِي هَذِهِ الْقَصِيرَةَ فِي أَرْضِكُمْ هَذِهِ الطَّوْبَلَةَ وَ ضَرَبْتُمْ بِهَا صَدْرَ مُعَاوِيَةَ بِالشَّامِ وَ أَجْذَبُ بِهَا مِنْ شَارِبِهِ أَوْ قَالَ مِنْ لِحْيَتِهِ فَمَذَّ يَدَهُ وَ رَذَّهَا وَ فِيهَا شَعْرَاتٌ كَثِيرَةٌ»
- [خداوند مردم را نیز مکلف ساخته تا با کفار، منافقین، ناکثین، قاسطین و مارقین به مبارزه برخیزند. او گرنه] به خدا قسم! اگر بخواهم می‌توانم، این دست کوتاه خود را از همین جا به سوی شام، دراز کرده و با آن ضربتی بر سینه‌ی معاویه زده و سبیل او را [یا فرمودند ریش او را] بکنم؛ آنگاه دست خود را دراز کرد و باز گردانید، در حالی که موهای زیادی در دست مبارکش بود [آنگاه حضرت، دست خود را دراز کرده و برگردانید، در حالی که در دست مبارکش، موی فراوان بود و مردم از دیدن این صحنه، در شگفت شدند.
- پس از مدتی از شام خبر رسید که در همان روز و ساعتی که امیرمومنان علی(ع) بر بالای منبر، دست مبارکش را دراز کردند، معاویه ناگهان از تختش بر زمین افکنده شده و از هوش رفته است و چون به هوش آمده، مشاهده کرده که بخشی از موهای صورتش کنده شده است.